

تکرار در غزلیات مولوی

مالک شعاعی*

دانشجوی دوره‌ی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران
(تاریخ دریافت: ۸۹/۹/۱۵، تاریخ تصویب: ۹۰/۳/۱۲)

چکیده

اگر شعر فارسی را براساس دو مکتب عشق و عقل طبقه‌بندی کنیم، آخرین کتاب مدرسه‌ی عشق، غزلیات شمس است، دیوانی که وجد و شور و جوش و خروش است و بس. دیوانی که پیوند غزل و موسیقی در آن به کمال است. بخشی از این موسیقی از طریق تکرار است. ارزش تکرار از دیدگاه علم معانی تأکید است و تأکید گاهی به منظور تعظیم، تحقیر، تحذیر، اغرا و ... صورت می‌گیرد. هدف مولانا از تکرار، پررنگ‌تر نشان دادن زمینه‌ی تصویر است؛ و از آن به عنوان نیروی برای بیان اعلای مفاهیمی استفاده می‌کند که زبان از بیان آن به ستوه آمده است و به نوعی می‌توان گفت زبان الکن گشته و مخاطب باید برای درک منظور گوینده در آن‌ها غوص نماید، و در خود حالی چون سراینده‌اش بیابد تا ارزش هنری آن را دریابد.

از طرفی، در بدیع لفظی، تکرار، موسیقی کلام را به وجود می‌آورد و موجد صناعاتی از قبیل: هم‌صدایی، هم‌حرفی، ردالصدرالی‌العجز،

ردالعجزالی‌الصدر، تبدیل و عکس و ... است. نباید فراموش کرد یکی از عوامل موسیقی در شعر فارسی، قافیه و ردیف است؛ که خود نوعی تکرار محسوب می‌شود.

واژه‌های کلیدی:

تکرار، غزلیات، مولوی، صناعات لفظی.

Archive of SID

مقدمه

ارتباط تنگاتنگ شعر و موسیقی موضوع غیر قابل انکاری است؛ که عموم اهل فرهنگ و هنر، به ویژه اهل ادب و موسیقی هریک به آن معترفند و معتقد؛ پیوندی ناگسستنی بین این هنرهای آسمانی برقرار است که گویی از یک جای گاه برخاسته‌اند، تا درنمایاندن زیبایی به انسان مؤثرتر واقع شوند، روح آدمی را تلطیف سازند و او را به سوی جمال و کمال راه دهند و در نهایت او را به تعالی رسانند. براین اساس، «همواره شاعران بزرگ، آگاه و ناآگاه، بزرگ‌ترین شیفتگان موسیقی بوده‌اند و شعر، خاستگاهی جز به موسیقی رساندن زبان ندارد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۳۸۹) و آثار موسیقی‌دانان، آن‌گاه که با کلام همراه باشد، لطفی دیگر می‌یابد. بنابراین، شاعر از موسیقی ناگزیر است و موسیقی‌دان از شعر؛ چرا که اغلب شاعران بزرگ یا خود موسیقی‌دان بوده‌اند؛ نظیر: رودکی، منوچهری، فرخی، مولوی، حافظ و... یا دست‌کم با موسیقی آشنایی داشته‌اند؛ چون: فردوسی، سعدی، نظامی و...

اما آن‌گاه که سخن از موسیقی شعر به میان می‌آید، مراد مجموع عواملی موسیقایی است که در سراسر شعر، سایه می‌افکند و غل‌غل و رستاخیزی در شعر ایجاد می‌کند، که عبارتند از:

«الف) موسیقی درونی؛ یعنی: مجموعه هماهنگی‌هایی که از رهگذر وحدت یا تشابه یا تضاد صامت‌ها و مصوت‌ها در کلمات شعر پدید می‌آید.

ب) موسیقی بیرونی؛ که وزن عروضی شعر است.

ج) موسیقی کناری؛ عواملی که در نظام موسیقایی شعر تأثیر دارد، ولی ظهور آن در سراسر بیت یا مصراع قابل مشاهده نیست (برعکس موسیقی بیرونی).

د) موسیقی معنوی؛ یعنی: همه ارتباط‌های پنهانی عناصر یک بیت یا یک مصراع» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۳۹۲-۳۹۱)

محور اصلی عوامل مذکور «تکرار» است که بسامد آن در مصوت‌ها، صامت‌ها، واژگان، هجا، و جمله-که اگر سخته و سنجیده به‌کار گرفته شود - موجد زیبایی و موسیقی است، که در این مقاله از جهات مختلف به آن پرداخته می‌شود.

تکرار از نگاه مولوی

وجود «تکرار» در تمام نمادهای عالم به گونه‌های مختلف قابل تشخیص و تبیین است. شفیعی کدکنی می‌گوید: «بنیاد جهان و حیات انسان، همواره بر تنوع و تکرار است؛ از تپش قلب و ضربان نبض تا شد آید روز و شب و توالی فصول و در نسبت خاصی از این تنوع و تکرارهاست که موسیقی مفهوم خویش را باز می‌یابد ...» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۳۹۰)

مولوی، تکرار را مایه‌ی زایش می‌داند. او برای اثبات ادعایش با حسن تعلیلی در میان امور بسامدی به دلنشین‌ترین آن‌ها یعنی نغمه‌ی بلبل اشاره می‌کند:

سرهای درختان همه پر بار چرا شد / کان بلبل خوش لحن به تکرار در آمد
(۶۴۶)

که طاووس آن طرف پر می‌فشاند / که بلبل آن طرف تکرار دارد
(۶۵۹)

جای دیگری در غزلیاتش، خود را آن بلبل معرفی می‌کند که در بیت پیشین بدان اشاره شد:

از گلشن خود بر سر من یار گل افشانند / وان بلبل وان نادره تکرار مرا یافت
(۳۳۰)

گاه چو سوسن پی گل شاعر و مداح شدم / گاه چو بلبل به سحر سخره تکرار شدم
(۱۳۹۲)

و در جای دیگر تکرار را لازمه تعلیم و شرط سلوک می‌داند:

مدرسه عشق و مدرس ذوالجلال / ما چو طالب علم و این تکرار ماست
(۴۲۹)

سفها سوی مجالس گرو فرج و گلو / فقها سوی مدارس پی تکرار شدند
(۶۸۴)

درس رئیسان خوشی بی‌هشی است و خمشی / درس چو خام است مرا، بر سر تکرار روم
(۱۳۹۶)

گاهی مولوی اسیر حال و مقام می‌گردد، و شطحیات می‌گوید یا به عبارت دیگر اندیشه‌ی سوررآلیستی در ورای تکرارش هویداست.

بس سنگ و بس گوهر شدم بس مؤمن و کافر شدم

گه پا شدم گه سر شدم در عودت و تکرار من

(مولوی، ۱۳۸۶: ۷۴۶)

ارزش‌های هنری تکرار

سیروس شمیسا درباره‌ی ارزش هنری تکرار می‌نویسد:

«تکرار در زیباشناسی هنر، از مسایل اساسی است. کورسوی ستاره‌ها، بال زدن پرندگان به سبب تکرار و تناوب است که زیباست. صدای غیرموسیقیایی و نامنظم را که در آن تناوب و تکرار نیست، باعث شکنجه‌ی روح می‌دانند، حال آن‌که صدای قطرات باران که متناوباً تکرار می‌شود، آرام بخش است... انواع تکرار چه در شعر قدیم و چه در شعر نو دیده می‌شود، و اصولاً تکرار را باید یکی از مختصات ادبی قلمداد کرد.»

(شمیسا، ۱۳۸۱: ۸۹)

مقوله تکرار در بدیع، شامل: تکرار جمله، کلمه، هجا، صوت یا حرف می‌گردد، که بدان‌ها پرداخته می‌شود.

در شعر مولوی تکرار نقش عمده‌ای برعهده دارد و کلام را به مرز موسیقی و کیفیت انتزاعی آن می‌رساند، به طوری که اگر کسی زبان فارسی را نداند با شنیدن این گونه اشعار، به وجد و شور درونی‌گوینده‌اش پی می‌برد و خود نیز از آن متأثر می‌گردد. در بعضی موارد از این مرحله فراتر می‌رود و کلماتی را می‌آورد که معنی خاصی ندارد، بلکه اسم آن را باید تصویر صدای موسیقی گفت؛ مثلاً:

زان زخمه او همیشه این چنگک پس تن تن و بس ترنگک دارد^۱

(مولوی، ۱۳۸۶: ۳۷۴)

^۱ برای یافتن نمونه‌های دیگر رجوع شود به غزل شماره: ۱۶۶۲، ۱۷۵۰، ۲۰۰۶ و ۲۳۲۶.

تا روز زنگیان را با روم دار و گیرست تا روز چنگیان را تنن تنست امشب^۱

(همان: ۲۴۸)

تنن تنن شنو و تن مزن وقت تو خوش ای قمر خوش لقا

(همان: ۲۳۳)

باده پرستان همه در عشرتند تنن تنن شنوای تن پرست

(همان: ۳۱۸)

چو چنگم لیک اگر خواهی که دانی وقت ساز من

غنیمت دار آن دم را که در تن تن تن باشم

(همان: ۱۴۳۳)

مطربا بهر خدا تو غیر شمس الدین مگو بر تن و جان وصف او بنوازتن تن تن تن

مطرب جان بیا بزن تنن تن تنن تنن کاین دل مست از به گه یاد نگار می کند

(همان: ۳۳۱)

فاغتنم السکر و زمزم لنا تن تنن تن تنن تن تنن

(همان: ۸۶۶)

گفت من نیز تو را بر دلف و بریط بزمن تنن تن تنن تن تنن

(همان: ۸۱۹)

تصویری که با این صداها و تکرار «تن تن» به دست می آید، اگر بخواهیم با کلمات ارائه دهیم کاری دشوار است و از حالت و فضای پر حرکت غزل کاسته می شود. مولوی گاه با تکرار زیاد کلمات و جملات توانسته شعر را تا حد موسیقی اوج بدهد. موسیقی ایرانی آهنگ تکراری و مداومی دارد، گویا این ویژگی را از صداها مطبوع طبیعت مثل آواز پرندگان و صدای آبشار که یکنواخت و مداوم تکرار می شود، گرفته اند. گاهی تکرار ارکان عروضی غلیان درون را نمی کاهد؛ پس ذهن شاعر به ساخت قالب‌های غیرمعهود دست می زند:

^۱ برای یافتن نمونه‌های دیگر رجوع شود به غزل شماره: ۴۷۱، ۱۳۹۶ و ۱۹۳۵.

مفتعلن مفتعلن مفتعلن فعللن فعللن فعللن

(همان: ۸۶۶)

اگر بگوییم شاید غزل اولین طبع آزمایی مولوی باشد و لازمه‌ی هر آغازی تکرار است، تا به تجربه منجر شود ممکن است چندان پذیرفتنی نباشد؛ زیرا نوع تکرارهای غزلیات مولوی با تکرارهایی که در دوره‌ی سامانی و غزنوی به چشم می‌خورد هم از نظر معنایی و هم از نظر هم‌نشینی واژگان متفاوت است:

گاه چو سوسن پی گل شاعر و مداح شدم گاه چو بلبل به سحر سخره تکرار شدم

(همان: ۶۱۶)

خود مولوی از باب تواضع، تکرار در غزلیاتش را ناشی از مراتب اولیّه سلوکش می‌داند که هر ابجدخوانی در ابتدای کار برای نیل به مراتب کمال، بدان متوسط می‌شود:

درس رئیسان خوشی بی هشی است و خمشی درس چو خام است مرا بر سر تکرار روم

(همان: ۶۱۸)

تکرار در شعر مولوی به صورت‌های مختلف آمده است.

گاه یک کلمه را در بیت‌های مختلف یک غزل تکرار می‌کند:

بیا بیا که چو آب حیات در خوردی بیا بیا که شفا و دوی هر دودی
 بیا بیا که گلستان ثنات می‌گوید بیا بیا کنز کجاش پروردی
 بیا بیا که به بیمارخانه بی‌قدمت نمی‌رود ز رخ هیچ خسته‌ای زردی
 برآ برآ هله‌ای آفتاب چون بی‌تو نمی‌رود ز هوا هیچ تلخی و سردی
 برآ برآ هله‌ای مه که حیف بسیارست که دیده‌ها همه گریان و تو در این گردی
 بیا بیا که ولسی نعمت همه کونی که مخلص دل حیران و مهره نردی
 بیا بیا و بیاموز بنده خود را که در امامت و تعلیم و آگهی فردی

(همان: ۱۱۹۸)

در بعضی غزل‌ها، جمله‌ها تکرار می‌شود و شعر از جهتی شباهت به ترانه دارد و از جهتی در جوی سوررئالیستی قرار می‌گیرد و گویا نوعی سخن گفتن بی‌اختیار و بدون توجه و هذیان هنرمندانه است؛ نظیر:

برات آمد برات آمد بنه شمع براتی را / خضر آمد خضر آمد بیار آب حیاتی را
 عمر آمد عمر آمد بین سر زیر شیطان را / سحر آمد سحر آمد بهل خواب سباتی را
 بهار آمد بهار آمد رهیده بین اسیران را / به بستان آ به بستان آ بین خلق نجاتی را
 درختان بین درختان بین همه صایم همه قایم / قبول آمد قبول آمد مناجات صلاتی را
 ز نورافشان ز نورافشان نتانی دید ذاتش را / بین باری بین باری تجلی صفاتی را
 گلستان را گلستان را خماری بد ز جور دی / فرستاد او فرستاد او شرابات نباتی را
 بشارت ده بشارت ده به محبوسان جسمانی / که حشر آمد که حشر آمد شهیدان رفتی را
 شقایق را شقایق را تو شاکر بین و گفستی نی / تو هم نو شو تو هم نو شو بهل نطق بیاتی را

(همان: ۱۶۷)

یا

بهار آمد بهار آمد بهار مشکبار آمد / نگار آمد نگار آمد نگار بردبار آمد
 صبح آمد صبح آمد صبح روح و روح آمد / خرامان ساقی مه رو به ایشار عقار آمد
 صفا آمد صفا آمد که سنگ و ریگ روشن شد / شفا آمد شفا آمد شفای هر نزار آمد

....و

(همان: ۳۲۵)

صورت دیگر تکرار در غزلیات شمس، تکرار بیت است که به نمونه‌ای از آن‌ها بسنده می‌شود:

چه جنت چه دوزخ توی شاه برزخ / برانی برانی بخوانی بخوانی

(همان: ۱۲۱۱ و ۱۲۱۵)

تکرار غزل، در کلیات شمس محسوس است و صورت‌های مختلفی دارد؛ مثلاً: غزل فارسی ۱۳۵۲ به طور کامل در غزل ۱۳۶۱ تکرار شده است با این تفاوت که مولوی در بین بیت‌های فارسی، بیتی عربی افزوده است:

چند ازین قیل و قال عشق پرست و بیال تا تو بمانی چو عشق در دو جهان بی زوال
 چند کشی بار هجر غصه و تیمار هجر خاصه که منقار هجر کند تو را پر و بال
 آه ز نفس فضول آه ز ضعف عقول آه ز یار ملول چند نماید ملال
 آن که همی خوانمش عجز نمی دانمش تا که بترسانمش از ستم و از وبال
 جمله سؤال و جواب زوست منم چون رباب می زندم او شتاب زخمه که یعنی بنال
 یک دم بانگ جات یک دم آواز مات می زند آن خوش صفات بر من و بر وصف حال
 تصلح میزاننا تحسن الحاننا تذهب احزاننا انت شدید المحال
 (همان: ۶۰۲-۶۰۱)

عمرک یا واحداً فی درجات الکمال قد نزل الهم بی یا سندی قم تعال
 چند از این قیل و قال عشق پرست و بیال تا تو بمانی چو عشق در دو جهان بی زوال
 یا فرجی مونسسی یا قمر المجلس وجهک بدر تمام ریکک خمر حلال
 چند کشی بار هجر غصه و تیمار هجر خاصه که منقار هجر کند تو را پر و بال
 روحک بحر الوفا لونک لمع الصفا عمرک لولا التقی قلت ایذا الجلال
 آه ز نفس فضول آه ز ضعف عقول آه ز یار ملول چند نماید ملال
 تطرب قلب السوری تسکرهم بالهتوی تدرک ما لا یری انت لطیف الخیال
 آنک همی خوانمش عجز نمی دانمش تا که بترسانمش از ستم و از وبال
 تدخل ارواحهم تسکر اشباحهم تجلسهم مجلسا فیه کؤوس ثقال
 جمله سوال و جواب زوست و منم چون رباب می زندم او شتاب زخمه که یعنی بنال
 یک دم آواز مات یک دم بانگ نجات می زند آن خوش صفات بر من و بر وصف حال
 (همان: ۶۰۵)

در جای دیگری قضیه معکوس می شود؛ یعنی: غزل ۱۱۷۸ که عربی است به طور کامل در غزل ۱۱۷۲ تکرار شده، و مولوی یک بیت فارسی که مشابهت محتوایی با بیت عربی دارد در بین بیت‌های غزل حایل نموده است:

جاء الربیع و البطر زال الشتاء و الخطر من فضل رب عنده کل الخطایا تغتفر
 اوحی الیکم ربکم انا غفرنا ذنبکم فارضوا بما یقضی لکم ان الرضا خیر السیر
 کم قایلین فی الخفا انا علمنا بره فاجرک لدینا سره لا تشتغل فیما اشتهر

السرفیک یا فتی لا تلتمس ممن اتی من لیس سر عنده لم ینتفع مما ظهر

...و

(همان: ۵۴۵)

جاء الربیع و البطر زال الشتاء و الخطر من فضل رب عنده کل الخطایا تغتفر
آمد ترش رویی دگر یا زمهریرست او مگر برریز جامی بر سرش ای ساقی هم چون شکر
اوحی الیکم ربکم انما غفرنا ذنبکم فارضوا بما یقضی لکم ان الرضا خیر السیر
یا می دهش از بلبله یا خود به راهش کن هله زیرا میان گلرخان خوش نیست عفریت ای پسر
و قایل یقول لی انما علمنا بیره فاحکک لیدنا سره لا تشتغل فیما اشتهر
درده می بیغامبری تا خر نماند در خری خر را بروید در زمان از باده عیسی دو پر
السرفیک یا فتی لا تلتمس ممن اتی من لیس سر عنده لم ینتفع مما ظهر
در مجلس مستان دل هشیار اگر آید مهل دانی که مستان را بود در حال مستی خیر و شر
یا ربنا رب المنین ان انت لم ترحم فممن منک الهدی منک الردی ما غیر ذا الا غرر

...و

(همان: ۵۴۲-۵۴۱)

گاهی غزلی در جای دیگر عیناً تکرار شده و تنها بیت‌های آن پس و پیش شده‌اند:

وجهک مثل القمر قلبک مثل الحجر روحک روح البقا حسنک نور البصر
دشمن تو در هنر شد به مثل دم خر چند پیمایش نیست فزون کم شمر
اقسم بالعادیات احلف بالموریات غیرک یا ذا الصلوات فی نظری کالمدر
هر که بجز عاشقست در ترشی لا یقست لایق حلوا شکر لایق سرکا کبر
چون سر کس نیست فتنه مکن دل مبر چونک ببردی دلی باز مرانش ز در
چشم تو چون رهنزد ره زده را ره نما زلف تو چون سر کشد عشوه هندو مخر
عشق بود دلستان پرورش دوستان سبز و شکفته کند جان تو را چون شجر
عشق خوش و تازه رو طالب او تازه تر شکل جهان کهنه‌ای عاشق او کهنه خر
عشق خران جو به جو تالب دریای هو کهنه خران کو به کو اسکی بیج کمدوور

(همان: ۵۲۴)

چون سر کس نیستت فتنه مکن دل مبر چونک ببردی دلی باز مرانش ز در
 چشم تو چون رهنزد ره زده را ره نما زلف تو چون سر کشد عشوه هندو مخر
 عشق بود دلستان پرورش دوستان سبز و شکفته کند جان تو را چون شجر
 وجهک مثل القمر قلبک مثل الحجر روحک روح البقا حسنک نور البصر
 عشق خران جو به جو تالاب دریای هو کهنه خران کو به کو اسکی بیج کمدوهر
 دشمن ما در هنر شد به مثل دم خر چند پیمایش نیست فزون کم شمر
 اقسام بالعادیات احلف بالموریات غیرک یا ذا الصلوات فی نظری کالمدر
 هر که بجز عاشقست در ترشی لایقست لایق حلوا شکر لایق سرکا کبر
 عشق خوش و تازه رو طالب او تازه تر شکل جهان کهنه ای عاشق او کهنه خر
 (همان: ۵۲۵)

گاهی غزلی با حداقل تفاوت (دوازه واژه که بیشتر مترادف‌اند) در جای دیگری تکرار شده‌است، نظیر غزل ۳۱۶۷ و ۳۱۷۳. گاه ممکن است اختلاف اندکی بیشتر شود هم چون غزل ۶۰ و ۶۱.

یا ملک المغرب و المشرق مثلک فی العالم یخلق
 باده ده ای ساقی هر متقی باده‌ی شاهنشاهی راوقی
 جان سخن بخش که از تف او گردد هر گنگ حرف منطقی
 بر در حیرت، بکش اندیشه را حاکم ارواح و شه مطلق
 جنت حسنت چو تجلی کند باغ شود دوزخ بر هر شقی
 چون بگریزی نرسد در تو کس ور بگریزم ز تو، سابق
 ظلمت و نور از تو تحیر درند تا تو حقی یا که تو نور حقی
 گشت شب و روز کنون غرق نور نیست مهت مغربی و مشرقی
 لابه کنی، باده دهی رایگان ساقی دریا صفت مشفق
 مرده همی بایسد و قلب سلیم زیرکی از خواجه بود احمق
 فکرت اگر راحت جانها بدی باده نجستی خرد و موسیقی
 فرد چرایی تو ز من اگر منی از چه تو عذرابی اگر وامق
 غنچه صفت چشم بیستی ز گل رو، بهمان خار کشی لایقی

خار کشانند همه، گر شهند جز که تو بر گلشن جان عاشقی
خامش باش و بنگر فتح باب چند پی هر سخن مغلّقی

(همان: ۱۲۳۳-۱۲۳۲)

باده ده، ای ساقی هر متقی باده‌ی شاهنشاهی راوقی
جام سخن بخش که از تف او گردد دیوار سیه منطقی
بردر و بشکن غم و اندیشه را حاکم و سلطان و شه مطلق
چون بگریزی نرسد در تو کس ور بگریزیم تو خود سابق
جنت حسنت چو تجلی کند باغ شود دوزخ بر هر شقی
ظلمت و نور از تو تحیر درند تا تو حقی یا که تو نور حقی
گشت شب و روز ز تو غرق نور نیست مهت مغربی و مشرقی
لابه کنی، باده دهی رایگان ساقی دریا صفت مشفق
مست قبول آمد قلب و سلیم زیر کی اینجاست همه احمقی
زیر کی از شرط خوشی‌ها بدی باده نجستی خرد و موسقی
فرد چرایی تو اگر یار کی؟ از چه تو عدرایی اگر وامقی؟
غنچه صفت خویش ز گل در کشی رو بکش آن خار، بدان لایقی
خار کشانند، اگر چه شهند جز تو که بر گلشن جان عاشقی
خامش باش و بنگر فتح باب چند پی هر سخن مغلّقی

(همان: ۱۲۳۵)

اکنون بیت‌های غزل ۶۴۷ و ۶۵۲ به استثنای بیت آخر غزل ۶۴۷ مقایسه می‌کنیم:

تدبیر کند بنده و تقدیر نداند	تدبیر به تقدیر خداوند چه ماند (همان: ۳۵۸)
تدبیر کند بنده و تقدیر نداند	تدبیر به تقدیر خداوند نماند (همان: ۳۶۰)
بنده چو بیندیشد پیداست چه بیند	حیلت بکند لیک خدایی بناند (همان: ۳۵۸)
بنده چو بیندیشد پیداست چه بیند	حیلت بکند لیک خدایی نتواند (همان: ۳۶۰)
گامی دو چنان آید کو راست نهادست	وان گاه که داند که کجاهش کشاند (همان: ۳۵۸)
گامی دو چنان آید کو راست نهادست	وان گاه که داند که کجاهش کشاند (همان: ۳۶۰)

شه را توشکاری شوکم گیر شکاری کاشکار تو را باز اجل بازستاند (همان: ۳۵۸)
 اشکاری شه باش و معجو هیچ شکاری کاشکار تو را باز اجل بازستاند (همان: ۳۶۰)

ردیف‌ها در غزلیات شمس نیز به موسیقی شعر کمک می‌کند؛ اگرچه خاقانی پیش‌تر از مولوی به ردیف‌های طولانی انس داشته ردیف‌های غزل مولوی مناسب‌تر با فضای تصویر است و تأثیرشان در موسیقی شعر آشکار است؛ نظیر: «بی تو به سر نمی‌شود»، «کالصبر مفتاح الفرج»، «چه آفتی چه بلایی»، «لانسلم لانسلم»، «سلام علیک»، «بی من مرو»، «هله تا تو شاد باشی» «بیا بیا بیا بیا»، «باری بیا رویی نما»، «مستان سلامت می‌کنند»، «انشاءالله»، «از مات سلام الله»، «فی لطف امان الله»، «لاله الاالله»، «الله مولانا علی» و

صورت دیگر تکرار کلام در غزلیات شمس، ترصیع مع التجنیس است:

چون ازو گشتی همه چیز از تو گشت چون ازو گشتی همه چیز از تو گشت
 (شمیسا، ۱۳۸۰: ۷۳)

موسیقی غزلیات تنها ناشی از تکرار نیست از آن جایی که کلمات بار موسیقایی به همراه خود دارند و با چینش هنرمندانه‌ی آن‌ها در زنجیره‌ی کلام این موسیقی آشکار می‌گردد، مولوی از این نیرو نیز به خوبی بهره برده است.

تکرارهای بدیعی دیگر

«تکرار» از دیدگاه سبک‌شناسی، دستور زبان، معانی، بدیع و عروض و قافیه قابل بررسی است. در حوزه‌ی علم معانی یکی از بن‌مایه‌های اطناب، تکرار است، و اگر نویسنده بین لفظ و معنی رابطه‌ای نیکو ایجاد کند و حال مخاطب و مقتضای موضوع را به درستی تشخیص دهد، تکرار را روا می‌دانند. به بیان دیگر «اطناب در ادبیات ناپسند نیست، زیرا مسائل ادبی که عمدتاً بیان عواطف و احساسات عشق و نفرت و مرگ و زندگی... است، خود به خود شیرین و دلپسند و مؤثر است تا چه رسد به این که با زبانی ادبی و بیانی هنرمندانه ایراد گردد.» (شمیسا، ۱۳۷۳: ۱۴۶)

در این مقاله تلاش شده تکرار از دیدگاه بدیعی و زیبایی‌شناسی بررسی شود.

در حوزه‌ی صناعات لفظی، تکرار واژه مبتنی بر آرایه‌هایی است چون جناس، تشابه الاطراف، ردالصدر علی العجز، ردالعجز علی الصدر، التزام یا اعنات و... که عموماً می‌توان آن را «صنعت تکرر» خواند.

(۱) جناس:

الف) جناس مرکب:

— جناس مرکب مفروق

این عشق جمله عاقل و بیدار می‌کشد بی تیغ می‌برد سر و بی‌دار می‌کش

(مولوی، ۱۳۸۶: ۴۳۵)

— جناس مرکب مقرون

مفروشید کمان و زره و تیغ زنان را که سزا نیست سلاح‌ها بجز از تیغ زنان را

(همان: ۱۹۹)

ز) طرد و عکس (تبدیل و عکس):

از عشق گردون مؤتلف، بی‌عشق اختر منخسف

از عشق گشته دال الف، بی‌عشق الف چون دال‌ها

ب) جناس ناقص (محرّف):

خامش نخواهد خورد خود این راح‌های روح را

آن کس که از جوع البقرده مرده ماش و رز خورد

(همان: ۳۲۲)

ج) جناس لفظی:

نگفتم دوش ای زین بخاری که نتوانی رضا دادن به خواری

(همان: ۱۰۵۹)

د) جناس اشتقاق:

یک نفسی خموش کن در خمشی خروش کن وقت سخن تو خامشی در خمشی تو ناطقی

(همان: ۹۸۲)

(۲) ردالصدر علی العجز:

می‌خارد این گلویم گویم عجب نگویم بگذار تا بخارد بی‌محرمی مخارش

(همان: ۵۷۱)

خیالی را امین خلق کردی چنانک و همشان شد که خیالی

(همان: ۱۰۷۰)

(۳) ردالعجز علی الصدر:

ورز آنک ز غیرت ره این گفت بندید ره باز کنم سوی خیالات هوایی

ما نیز خیالات بدستیم و از این دم هستی پذیرفتیم ز دم‌های خدایی

(همان: ۱۰۴۱)

خیالی را امین خلق کردی چنانک و همشان شد که خیالی

خیالت شهنه شهر فراق است توزان پاکی تو سلطان وصالی

(همان: ۱۰۷۰)

(۴) التزام یا اعنات یا لزوم مالا یلزم (التزام کلمه): مثل تکرار واژه‌ی «عشق» در

بیت‌های غزل زیر:

هر کی در او نیست از این عشق رنگ نزد خدا نیست بجز چوب و سنگ

عشق بر آورد ز هر سنگ آب عشق تراشید ز آینه زنگ

کفر به جنگ آمد و ایمان به صلح عشق بزد آتش در صلح و جنگ

عشق گشاید دهن از بحر دل هر دو جهان را بخورد چون نهنگ

(همان: ۵۹۵)

(۴) تشابه الاطراف:

ای گشته دلت چو سنگ خاره با خاره و سنگ چیست چاره

(همان: ۹۴۴)

(۵) تکریر یا تکرار: «در بیتی یک کلمه را دوبار پشت سر هم تکرار کنند.»

(شمیسا، ۱۳۸۱: ۸۵)

من چو از دریای عمان قطره‌ام قطره قطره سوی عمان می‌روم

(مولوی، ۱۳۸۶: ۳۷۰۴)

و نوعی دیگر از آرایه «تکریر» آن است که قافیه در بیت تکرار می‌شود و صاحب «ترجمان البلاغه» آن را «مکرر» نامیده است.

هم‌چو گل سرخ برو دست دست هم‌چو میی خلق ز تو مست مست
بازوی تو قوس خدا یافت یافت تیر تو از چرخ برون جست جست
غیرت تو گفت برو راه نیست رحمت تو گفت بیا هست هست
لطف تو دریاست و منم ماهیش غیرت تو ساخت مرا شست شست

و ...

(همان: ۳۱۶)

غزل شماره ۵۱۷ با مطلع زیر نیز چنین است:

ای ز به گه خاسته سرمست مست مست شرابی و شراب‌الست

۶) پارادوکس یا متناقض نما که اخیراً بدان پادنما گفته‌اند:

نقش بی نقشی بین هر نقش را صد رنگ و بو در برگ بی برگی نگر هر شاخ را باغ ارم

(همان: ۶۱۴)

۷) مناظره: صیغه‌های اول شخص، دوم شخص و سوم شخص مفرد از مصدر «گفتن» در ابتدای مصراع‌هاست به عبارت دیگر: مناظره - که از انواع ادبی به شمار می‌آید - خود جلوه‌ای از تکرار واژه است «اوج تکرار در سؤال و جواب است.» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۸۷)
- مناظره غیرمستقیم:

گفتا که کیست بر در گفتم کمین غلامت گفتا چه کار داری گفتم مها سلامت
گفتا که چند رانی گفتم که تا بخوانی گفتا که چند جوشی گفتم که تا قیامت

(همان: ۲۸۸)

- مناظره مستقیم

بگفتم عذر با دلبر که بی گه بود و ترسیدم جوابم داد کای زیرک بگاهت نیز هم دیدم
 بگفتم ای پسندیده چو دیدی گیر نادیده بگفت او ناپسندت را به لطف خود پسندیدم
 بگفتم گرچه شد تقصیر دل هرگز نگر دیده‌ست بگفت آن را هم از من دان که من از دل نگردیدم
 بگفتم هجر خونم خورد بشنو آه مهجوران بگفت آن دام لطف ماست کاندر پات پیچیدم
 چو یوسف کابن یامین را به مکر از دشمنان بستند تو را هم متهم کردند و من پیمانہ دزدیدم
 بگفتم روز بی گاه است و بس ره دور گفتا رو به من بنگر به ره منگر که من ره را نوردیدم

... و

(همان: ۶۲۶)

تکرار هجا: «معمول ترین نوع آن تکرار ادات جمع است.» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۸۱)

شد خارها گلزارها از عشق رویت بارها تا صد هزار اقرارها افکند در ایمان ما
 (همان: ۱۳۸۶: ۱۵۳)

شاهد مثال برای هجاهایی غیر از ادات جمع، کلمات «قاقا، قی قی، قوقو، دق دق، حق حق، هی هی و هو هو» که اغلب آن‌ها به لحاظ دستوری اسم صوتند - در غزل منسوب به مولاناست که مطلع آن چنین است:

رای مطرب خوش قاقا، توقی قی و من قوقو تودق دق و من حق حق، توهی هی و من هو هو
 شکل دیگر تکرار هجا در مولوی تکرار «لا» است:

به نفی لا لا گوید به هر دمی لا لا بزن تو گردن لا را بیار الا را

(همان: ۲۱۷)

روز را منکر مشولا لا مگو چند لا لا جان لا لا روز شد

(همان: ۲۱۷)

گاهی تکرار هجا، تصویرصدای موسیقی است. (ر.ک. ارزش‌های هنری تکرار)

مطربا بهر خدا تو غیر شمس الدین مگو بر تن و جان وصف او بنواز تن تن تن تن
 (همان: ۸۱۵)

تکرارحرف: این نوع تکرار را در بدیع، به اصطلاح «واج آرایی یا نغمه حروف» می‌نامند. شاعر با این شیوه، آگاهانه موسیقی می‌آفریند و بر حسن تأثیر، تصویرآفرینی و القای حس و حال و انتقال پیام خود در شعر می‌افزاید، البته موسیقی برخاسته از واج آرایی «صامت‌ها» محسوس‌تر است و مثال‌های بیشتری برای آن می‌توان یافت. تکرارحروف در شعر می‌تواند، در شاخه‌هایی از آرایه‌ی جناس، چون جناس زاید، اشتقاق، شبه اشتقاق، مطرف، قلب و ... جلوه کند.

— جناس زاید:

— جناس زاید مزید؛

می میاور زان بیاور که می از وی جوش کرد آنک جوشش در وجود آورد هر موجود را
(همان: ۱۹۰۳)

— جناس زاید وسط؛

جان ما همچون جهان بد جام جان چون آفتاب از شراب جان جهان تا گردن اندر نور بود
(همان: ۳۸۸)

— جناس زاید مزیل؛

بانگک نوشانوش مستان تا فلک بررفته بود بر کف ما باده بود و در سر ما بود باد
(همان: ۳۹۰)

— جناس اشتقاق:

می گریزی ز من که نادانم یای یای میزی یای یای موزم
(همان: ۷۳۵)

— جناس شبه اشتقاق:

گر ز خزان گلستان چون دل عاشق بسوخت نک رخ آن گلستان گلشن و گلزار من
(همان: ۸۳۴)

— جناس مطرف:

از دل چو بردی غم دل گشت چو جام جم وین جام شود تابان ای جان چو بر آیی تو
(همان: ۸۳۳)

تکرار؛ شاخصه سبکی غزلیات شمس

در کتاب کلیات سبک شناسی آمده است؛ «مراد از سبک شخصی، سبک شاعران و نویسندگانی است که آثار آنان در کل تاریخ ادبیات به وجه خیره‌کننده‌ای همواره متمایز و متمشخص بوده است. به این اعتبار فقط عده‌ی معدودی دارای سبک شخصی هستند... . شاعرانی مانند فردوسی، خاقانی، نظامی، سعدی، مولانا، حافظ ... دارای سبک شخصی هستند.» (شمیسا، ۱۷۵: ۷۵)

از دیدگاه سبک شناسی، تکرار واژه می‌تواند بیان‌گر، سبک شخصی باشد. بسامد برخی واژگان خاص در شعر بعضی شاعران چنان چشم‌گیر است، که خواننده یا شنونده بی‌آن‌که گوینده آن را بشناسد، می‌تواند حدس بزند که شعر از کیست. در واقع این واژگان، «واژگان کلیدی» شاعر به شمار می‌آیند، که به‌طور نسبی در شعر او بیشتر جلوه می‌کند، تا در شعر دیگر شاعران و معرف اویند. این حالت علاوه بر تکرار واژه، می‌تواند درباره‌ی موضوع و مفهومی خاص - که شاعر بر آن تأکید یا نسبت به آن تعلق خاطر دارد - نیز دلالت کند. برای مثال در شعر حافظ کلمات: رند، قلندر، دیر مغان، مغ، مغجگان و... یا مفاهیم زهد ستیزی، طنز و انتقاد، مبارزه با متصوفان، عشق‌گرایی، عرفان، تقابل عشق با عقل از شاخصه سبکی اوست. از میان صناعات ادبی، ایهام را شاخص شعری او برشمرده‌اند. هم‌چنین تکرار و کاربرد چشم‌گیر واژه «آینه» در شعر بیدل دهلوی، سبب شده که او را «شاعر آینه‌ها» بخوانند.

بنابراین اگر قایل به سبک شخصی برای مولوی باشیم - که در آن شکی نیست - باید اولین ویژگی برای سبک فردی او را تکرار دانست. تکراری که موجی از غلیان هیجان در خواننده‌اش می‌آفریند و گویی می‌خواهد به سبب تکرار الفاظ، سرور بر عقل غالب گردد و موجبات سکر را فراهم سازد.

آن‌چه ذکر شد، تنها بخشی از زیبایی‌های مقوله تکرار است. بی‌گمان ارزش «تکرار» و پهنه آن در گونه‌های مختلف بسیار گسترده است، و شواهدی بی‌شمار را شامل می‌شود و مسلماً باز نمودن شواهد بیشتر از این، کلام را طولانی می‌سازد.

و آن‌گهی به یکی بار کی شوی قانع غزل تمام کنم گویم مکرر گو

(۲۲۴۹)

به عنوان حسن ختام، بخشی از یک غزل مولانا ذکر می‌گردد:

بیا بیا دلدار من دلدار من درآ درآ در کار من در کار من
تویی تویی گلزار من گلزار من بگو بگو اسرار من اسرار من
بیا بیا درویش من درویش من مرو مرو از پیش من از پیش من
تویی تویی هم کیش من هم کیش من تویی تویی هم خویش من هم خویش من
(۱۷۸۵)

فهرست منابع

- ۱- بهار، محمدتقی، ۱۳۶۹، سبک شناسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم، جلد سوم.
- ۲- خانلری، پرویز نائل، ۱۳۳۳، نغمه‌ی حروف، مجله‌ی سخن، سال پنجم، شماره هشتم.
- ۳- _____، ۱۳۷۷، وزن شعر، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۴- رازی، شمس‌الدین محمد بن قیس، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی و مدرس رضوی، تبریز، چاپ رشدیه.
- ۵- رجایی، محمد خلیل، ۱۳۷۲، معالم البلاغه، شیراز، انتشارات دانشگاه شیراز، چاپ سوم.
- ۶- شاله، فلیسین، ۱۳۲۸، شناخت زیبایی، ترجمه‌ی علی‌اکبر بامداد، تهران، چاپخانه‌ی تابش.
- ۷- شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۶۶، شاعر آینه‌ها، تهران، انتشارات آگاه، چاپ اول.
- ۸- _____، ۱۳۷۶، موسیقی شعر، تهران، انتشارات آگاه، چاپ پنجم.
- ۹- شمیسا، سیروس، ۱۳۷۵، کلیات سبک شناسی، تهران، انتشارات فردوس، چاپ چهارم.
- ۱۰- _____، ۱۳۸۱، معانی، نشر میترا، چاپ اول.
- ۱۱- _____، ۱۳۸۱، نگاهی تازه به بدیع، تهران، انتشارات فردوس، چاپ چهاردهم.
- ۱۲- فاطمی، سید حسین، ۱۳۷۹، تصویرگری در غزلیات شمس، تهران، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۳- فروزان‌فر، بدیع‌الزمان، ۱۳۷۹، شرح زندگانی مولوی، تهران، انتشارات تیرگان، چاپ سوم.
- ۱۴- مولوی، جلال‌الدین، ۱۳۶۳، کلیات شمس، تصحیح بدیع‌الزمان فروزان‌فر، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، هشت جلد.
- ۱۵- همایی، جلال‌الدین، ۱۳۷۱، فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران، مؤسسه‌ی نشر هما، چاپ هشتم.